

نگاهی تحلیلی به

# فاجعه حرّه

محمدعلی مقدادی

میقات  
۴۷

شماره ۷ - پاییز ۱۳۹۰

تاریخ و رجال

### چکیده:

حدود سه سال پس از حادثه جانگداز عاشورا که در کربلا رخ داد، واقعه دردناک «حرّه» به فرمان یزید فرزند معاویه، حاکم ستمگر اموی، در شهر مدینه منوره به وقوع پیوست و بدینوسیله دستگاه خلافتش در نظر مردم، به ویژه اهالی مدینه بیش از پیش اعتبار خود را از دست داد؛ چرا که این شهر، پایگاه نخستین حکومت اسلام بود و در نگاه مسلمانان، پس از مکه - سرزمین وحی و رسالت و زادگاه توحید - قداست و ارجی ویژه داشت.

بنابراین، بدیهی است در چنین محیطی، بازتاب و انعکاس ظلم یزید به اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) نمی توانست مثبت باشد و طبیعی بود که بازماندگان مهاجر و انصار در برابر این ماجرا ساکت ننشینند و موضعگیری های آشکار و نهان از خود نشان دهند و البته این چیزی نبود که از دید حاکمان دستگاه شام مخفی بماند.

در اثبات وجود واکنش ها و ناراضی های میان مردم مدینه، می توان به جابجایی ها و عزل و نصب هایی که پس از حادثه عاشورا در این شهر به وجود آمد استناد کرد، که شرح آن، مقاله و مجالی دیگر می طلبد.

اکنون در این نوشته نگاهی پژوهشی خواهیم داشت به مسائلی که در حادثه «حرّه» رخ داد و برای نیل به مقصودمان از منابع معتبر تاریخی اسلام بهره خواهیم برد.

کلید واژه ها: حره، حره واقم، مدینه، شام

### واژه «حرّه» به چه معنا است؟

- زمین دارای سنگ های سیاه؛ به طوری که گویی در آتش سوخته است.<sup>۱</sup>
- سرزمین سنگلاخ که گویی ریگ های سیاه از آسمان بر آن باریده است! جمع آن حرّات و حرّار می باشد.<sup>۲</sup>
- زمینی در شهر مدینه که با سنگ های بزرگ به رنگ سیاه پوشیده شده و در آن جنگی رخ داده است.<sup>۳</sup>
- تاریکی زیاد.
- عذاب دردناک.<sup>۴</sup>
- ریگزار، ریگستان پاک و طاهر.<sup>۵</sup>

- سرزمینی که دارای سنگ‌های سیاه است.<sup>۶</sup>  
 وَالْحِرَّةُ (بالکسر والتشديد): العطش؛ حِرَّةٌ با کسر «ح» و تشدید «ر» یعنی تشنگی.  
 - به سرزمین سنگلاخی که پوشیده از ریگ و سنگ‌های سیاه باشد، به طوری که گویی  
 به سبب لهیب آتش آن را گداخته‌اند، حِرَّةٌ می‌گویند.  
 در سراسر شهر مدینه از حِرَّة‌هایی که گفتیم وجود دارد و هر یک دارای نامی خاص  
 می‌باشد؛ مانند حِرَّة الوبره؛ که به آن حِرَّة غربی نیز می‌گویند و آن در نقطه مقابل حِرَّة‌ای  
 دیگر، به نام شرقی واقع است.<sup>۷</sup>

### موقعیت جغرافیایی حِرَّة واقم

حِرَّة واقم؛ که حادثه دردناک روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی الحجه سال ۶۳ هجری  
 در آنجا رخ داد، سنگستانی است در قسمت شرقی مدینه.  
 مورخان نوشته‌اند: وقتی مسلم بن عقبه با لشکر تحت امر خود به مدینه رسید، در قسمت  
 پایین این شهر توقف کرد و فرمان داد قرارگاهش را در منطقه‌ای مستقر کنند که هنگام  
 رویارویی اش با اهالی مدینه، خورشید در پشت سر وی قرار گیرد و آفتاب به چشمان مردم  
 مدینه بتابد. اینجا بود که آنان در شرق مدینه، منطقه حِرَّة واقم مستقر شدند...<sup>۸</sup> «لما أقبل  
 مسلم بن عقبه من الشام مرّ بأسفل المدينة فقال: أنزلوني منزلاً إذا حاربت القوم استدبرتنی الشمس  
 واستقبلتهم، فنزل بحِرَّة واقم، شرقی المدينة».  
 ابو الهیثم می‌نویسد: در واقعه حِرَّة واقم، حدود ۶۵۰۰ نفر به قتل رسیدند؛<sup>۹</sup> «قال أبو الهیثم:  
 قتل يوم الحِرَّة؛ حِرَّة واقم نحو من ستة آلاف و خمسمائة».  
 همانطور که ملاحظه می‌کنید، مورخان در شرح ماجرای حِرَّة، همان حِرَّة واقم را اراده  
 کرده‌اند.

برخی از شعرا نیز در سروده‌های خود در باره حِرَّة، به همان حِرَّة واقم اشاره دارند:

فإن تَقْتُلونا يومَ حِرَّة واقم ... فنحنُ على الإسلامِ أوَّل من قتل<sup>۱۰</sup>



یاقوت حموی، صاحب کتاب معجم البلدان در این باره آورده است: حرّه واقم یکی از دو حرّه مدینه و در شرق این شهر قرار دارد. این حرّه به نام مردی شهرت یافته که از قبیله عمالقه بوده و از دیرباز در آنجا می‌زیسته است؛ «حرّه واقم؛ إحدى حرّتی المدینة، وهی الشرقیة، سمیت برجل من العمالیق اسمه واقم...»<sup>۱۱</sup>

واژه «واقم»، اسم فاعل و به معنای حزن آور و غم‌انگیز آمده است.

### فاجعه حرّه چرا رخ داد؟!

مورخ توانمند و دوست ارجمند ما، جناب آقای جعفریان، در کتاب «تاریخ خلفا» (ج ۲، ص ۵۷۳) با اشاره به علل این حادثه اینگونه آورده است:

واقعه حرّه از جنایات بزرگ امویان، پس از به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام است. این واقعه مربوط به شورش مردم مدینه در بیست و ششم یا بیست و هفتم ذی حجه سال ۶۳ ق. است که به وسیله سپاه شام به خاک و خون کشیده شدند.

کتب تاریخی در علل این حادثه، سه روایت نقل کرده‌اند:

الف) بلاذری می‌نویسد: هنگامی که عبدالله بن مطیع، برادرش عمرو را کشت، مردم را به سرپیچی از فرامین یزید و جهاد با او فرا خواند که به دنبال آن، اهالی حجاز به خواسته او پاسخ مثبت داده و به فرمانش گردن نهادند. عبدالله بن مطیع از سوی پسر زبیر، از مردم مدینه برای او بیعت گرفت. یزید وقتی از ماجرا آگاهی یافت، از حاکم خود در مدینه خواست تا گروهی از بزرگان آن شهر را برای دلجویی نزد وی بفرستد.

حاصل این روایت آن است که اهالی مدینه، به دلیل بیعت با ابن زبیر در برابر یزید ایستادند. شاهد این سخن آن است که ابن زبیر بعد از واقعه حرّه به یارانش گفت: دوستان شما در این واقعه کشته شده‌اند.

ابو الفرج نیز در این زمینه توضیحاتی آورده و می‌نویسد: مردم مدینه در آغاز شورش، یزید را از خلافت خلع نموده، با ابن زبیر بیعت کردند.

ب) یعقوبی در کتابش آورده است: زمانی که عثمان بن محمد بن ابوسفیان والی مدینه شد، ابن مینا طبق معمول برای گرفتن «صوافی»<sup>۱۲</sup> به مدینه آمد. گروهی از مردم که آن اموال را حق خویش می‌دانستند، از دادن آن به والی جلوگیری کردند. در این میان نزاعی لفظی میان والی و مردم در گرفت که منجر به شورش مردم و اخراج امویان از شهر شد. ابن قتیبه نیز شبیه این روایت را نقل کرده است. ج: روایت طبری این است که پس از منصوب شدن عثمان بن محمد به ولایت مدینه، او گروهی از بزرگان این شهر را نزد یزید فرستاد تا از آن‌ها استمالت و دلجویی شود و باب بذل و بخشش‌ها به روی آن‌ها باز گردد. اینان به شام رفتند و زمانی که باز گشتند، به جای تمجید از یزید، زبان به بدگویی وی گشودند و گفتند: «لیس له دین، یسرب الخمر، یغرف بالطنابیر و یضرب عنده القیان و یلعب بالکلاب»؛ «او دین ندارد، مشروب می‌خورد، بر طنبور می‌کوبد و بردگان نزد او می‌نوازند و مشغول بازی با سگان است!» لذا گفتند که حاضر به اطاعت او و پذیرش امامتش نیستند. به نظر می‌رسد هر سه موردی که گذشت، در به وجود آمدن واقعه حرّه نقش داشته و در آن مؤثر بوده‌اند.

## وضعیت سیاسی مدینه پیش از واقعه حره

بنا به گفته منابع تاریخی، مردم حجاز به «بوبری» و «عمری» مشهور بوده و شامیان به «اموی گری» گرایش داشته‌اند و مناطقی چون عراق پیروان «تشیع» بودند. بدیهی است چنین خصیصه‌هایی در میان مردم حجاز و به ویژه مردم مدینه، مانع از مقبولیت آن‌ها نزد بنی امیه بود و بالعکس. افزون بر این، مردم مدینه که ترکیبی بودند از مهاجر و انصار و بذل و بخشش عمر را در میان خود دیده بودند، اکنون شاهد برخورد معاویه و فرزند او در بردن صوافی اموال‌اند! معلوم است که نمی‌توانند از امویان راضی باشند.<sup>۱۳</sup>

از سویی، بنی امیه از مردم مدینه - که در قتل عثمان شریک بودند - دل خوشی نداشتند و در مقابل، مردم مدینه نیز از بنی امیه - که برخلاف خلیفه دوم به آن‌ها توجه نشان نمی‌دادند - راضی نبودند. بنابراین، ظهور ابن زبیر در صحنه سیاسی و ضعف بنی امیه در حجاز پس از واقعه کربلا، زمینه شورش مردم مدینه را فراهم کرد.

یزید در آغاز کوشید به وسیله افرادی مانند عبدالله بن جعفر و نعمان بن بشیر، مردم مدینه را آرام و به اطاعت از خود دعوت کند، اما مردم نپذیرفتند و به دنبال آن، به فرماندهی عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه، در شورش و حرکتی، جماعت بنی امیه را که به حدود هزار نفر می‌رسیدند، در خانه مروان بن حکم به محاصره در آورده و با خفت و خواری از شهر بیرون راندند.

در این گیر و دار، مروان نزد عبدالله بن عمر رفت و از او خواست تا خانواده وی را نزد خود نگهدارد، عبد الله نپذیرفت. مروان چون از حمایت او مأیوس شد پناه به علی بن الحسین علیه السلام برد و گفت من خویشاوند تو هستم، می‌خواهم که خانواده من با خانواده تو باشد.

علی بن الحسین علیه السلام با بزرگواری خاص خود، خواهش او را قبول فرمود و کسان مروان را همراه با زن و فرزند خود به ینبع فرستاد و مروان همیشه از این کرامت سپاسگزار بود.

این که طبری نوشته است علی بن الحسین علیه السلام با مروان دوستی قدیمی داشت، پایه و

اساسی ندارد، مروان هیچ گاه به بنی هاشم روی خوش نشان نداد؛ بنابراین، جایی برای دوستی او با علی بن الحسین نبود. طبری در اینجا می‌خواهد جوانمردی را که خاندان هاشم از حد اعلای آن بر خوردار بوده‌اند نادیده بگیرد و آن را به حساب دوستی شخصی و رابطهٔ رفاقتی بگذارد.

### نکاتی در مورد وضعیت مدینه پیش از رخداد واقعهٔ حره

\* - اثبات نخستین دلیل از دلایل حادثهٔ حره که از بلاذری نقل شد، قدری مشکل است؛

زیرا:

اولاً: این که گفته شد مردم مدینه از فرامین یزید سرپیچی نموده، تصمیم به جهاد با او را گرفتند و عبدالله بن مطیع از ایشان برای ابن زبیر بیعت گرفت و... درست به نظر نمی‌رسد؛ چرا که به هنگام حملهٔ سپاه شام و قتل و غارت اهالی مدینه، هیچ گونه کمکی از ناحیهٔ ابن زبیر به مدینه نرسید، در حالی که اگر بیعت کرده بودند، باید به وسیلهٔ ابن زبیر حمایت می‌شدند. ثانیاً: اگر عبدالله بن مطیع از سوی ابن زبیر بر مدینه ولایت داشت، نباید از معرکهٔ حرهٔ به مکه می‌گریخت، در حالی که او به مکه فرار کرد و ابن زبیر هم او را سرزنش نکرد و پس از چند ماه، همراه با عبدالله بن زبیر به دست حجاج بن یوسف کشته شد. البته گرچه اهالی مدینه هوای ابن زبیر را در سر داشتند و به او متمایل بودند، لیکن تاریخ ثبت نکرده است که آنان با وی بیعت کرده باشند.

\* - سه سال پیش از آنکه فاجعهٔ حره رخ دهد، سید الشهدا علیه السلام ماهیت پلید یزید و امویان را بر همه افشا کرد و پس از خروج آن حضرت، همراه اهل بیت خویش از مدینه به جانب مکه، همگان چهرهٔ ظالمانهٔ بنی امیه، به ویژه یزید را شناخته و متوجه ماهیت آنان شده بودند. بنابراین، نمی‌توان گفت که اهل مدینه شناخت صحیحی از یزید نداشتند و پس از سفر گروه اعزامی آنان (عبدالله بن حنظله، منذر بن زبیر و...) به شام و بازگشتشان به مدینه او را شناختند؛ زیرا وقتی آنان به مدینه بازگشتند، در مورد سفر خود اطلاع رسانی کرده، گفتند: ای مردم! ما از دربار خلیفه‌ای می‌آیم که شراب می‌نوشد، طنبور می‌نوازد، سگ بازی

می‌کند و شب را با کنیزان پست و آوازه خوان به صبح می‌رساند و...

\* - مردم مدینه پس از حادثه کربلا و شهادت ابا عبدالله الحسین علیه السلام موضعی بهتر از زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام و ماجرای سقیفه نداشتند و حال و روزشان مناسب‌تر از زمان دادخواهی و غریبی حضرت زهرا علیها السلام نبود و در تمام این موارد موضع بی تفاوتی داشتند. چیزی که از تاریخ دوران پس از هجرت برداشت می‌شود، این است که آنان دارای روحیه سلحشوری و غیرت دفاع از خاندان نبوت نبودند.

\* - هنگامی که امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه خارج شده، به سوی مکه حرکت کند، این کار را به طوری مخفیانه و پنهانی انجام داد که مردم از تصمیمش آگاهی نیافتند!

\* - طبق شواهد تاریخی، در حادثه کربلا، از اهالی مدینه افراد معدودی حضور داشتند؛ از قبیله اوس، حتی یک نفر نیز نبود! و از قبیله خزرج تنها پنج تا هفت نفر ذکر کرده‌اند.<sup>۱۴</sup>

\* - آنگاه که اسرای آل الله با وضعی غمبار از کربلا به مدینه بازگشتند، جا داشت اهل مدینه در دفاع از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شورشی بر ضد یزید راه بیندازند، در صورتی که به شهادت تاریخ، واکنش آن‌ها در برابر چنین حادثه عظیمی، بی احساسی بود و بی تفاوتی! پس با توجه به این موارد، نمی‌توان علل فاجعه حرّه را در همان سه موردی که پیشتر آمد، خلاصه کرد، بلکه به یقین، عوامل متعدد دیگری نیز در آن نقش داشته است.

به نظر می‌رسد در نزد اهالی مدینه، فاجعه حرّه یک جنگ تمام عیار نبود، بلکه حرکتی بود که ریشه دفاعی داشت. اهالی مدینه شاید باور نمی‌کردند که امویان به جنایتی با این وسعت دست بزنند و در یورش و حمله خود، به صغیر و کبیر، و زن و مرد، و پیر و جوان، و حتی کودکان رحم نکنند!

### فضیلت و جایگاه مدینه

\* «عَنْ حَسَّانِ بْنِ مَهْرَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَكَّةَ حَرَمَ اللَّهِ وَالْمَدِينَةَ حَرَمُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَالْكَوْفَةَ حَرَمِي لَا يَرِيدُهَا جَبَّارٌ بِحَادِثَةٍ إِلَّا قَصَمَهُ اللَّهُ.»<sup>۱۵</sup>



«حسان بن مهران گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمودند: مکه حرم خدا و مدینه حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و کوفه حرم من است. ستمگری که تصمیم و قصد سوئی در مورد این شهرها داشته باشد، خدای تعالی او را نابود خواهد کرد.»

\* «عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمَدِينَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ...»<sup>۱۶</sup>

«از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مدینه را حرم قرار داد؟ حضرت فرمودند: آری.»

\* «عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَخَذَتْ بِالْمَدِينَةِ حَدَثًا أَوْ آوَى مُحَدِّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. قُلْتُ: وَمَا الْحَدِيثُ؟ قَالَ: الْقَتْلُ»<sup>۱۷</sup>

«جمیل بن دراج گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: لعنت خدا بر کسی که در مدینه کار ناشایست انجام دهد، یا فرد ناشایستی را پناه دهد. پرسیدم کار ناشایست چیست؟ فرمود: قتل و کشتار.»

\* «... عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ أَنَّ جَابِرًا أَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ يَحْمِلُ فِيهَا السِّلَاحَ لِقِتَالٍ، فَقَالَ قُتَيْبَةُ: يَغْنِي الْمَدِينَةَ»<sup>۱۸</sup>

«ابو زبیر گوید، جابر به من خبر داد: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: حلال نیست که شخص در آنجا سلاح حمل کند به قصد جنگ و خونریزی، قتیبه گفت: مراد از آنجا، شهر مدینه است.»

\* قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا يَرِيدُ أَحَدُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ بِسُوءٍ إِلَّا أَذَابَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ ذَوْبَ الرَّصَاصِ، أَوْ ذَوْبَ الْمِلْحِ فِي الْمَاءِ، وَمَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللَّهُ، وَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ...»<sup>۱۹</sup>

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هرکس بر اهل مدینه نیت بد داشته باشد، خدای تعالی او را در آتش جهنم ذوب خواهد کرد، همانند ذوب شدن سُرَب در آتش و یا نمک در آب؛ کسی که مردم مدینه را بترساند، لعنت خدا، فرشتگان و مردم بر او باد!»

از محمد و عبدالرحمان، دو پسران جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که گفته‌اند: در روز واقعه حَرّه به همراه پدرمان - در حالی که بینایی نداشت - از مدینه دور می‌شدیم که شنیدیم پدرمان این گونه زبان به نفرین گشود: «هلاک باد کسی که پیامبر خدا ﷺ را ترساند! پرسیدیم: پدر! مگر کسی می‌تواند پیامبر خدا ﷺ را بترساند؟ گفت: از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: کسی که اهل مدینه را بترساند مرا ترسانده است.»<sup>۱</sup>

### اتفاقات قبل از فاجعه حَرّه

حادثه کربلا در کوفه و شام، به صور مختلف واکنش داشت؛ مدینه نیز با آن که در سال ۶۳ ق. در اداره ولید بن عتبه بن ابوسفیان بود، ساکت نماند. گرچه طبری - چنانکه روش اوست - درباره ناآرامی این شهر چیزی نوشته اما عوض شدن سه حاکم آن در ظرف دو سال، وجود وضعیت غیر عادی مدینه را نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

طبری نوشته است: عبدالله بن زبیر از درشت خویی حاکم مدینه - ولید بن عتبه - به یزید شکایت کرد و از او خواست تا حاکمی نرم‌خو به آن شهر بفرستد و یزید پسر عموی خویش، عثمان بن محمد بن ابوسفیان را به حکومت آن شهر فرستاد. البته بعید به نظر می‌رسد پسر زبیر در چنان موقعیتی، با یزید نامه نگاری کند، آن هم بر سر عوض کردن حاکم مدینه! آنچه به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید این است که یزید به شیوه پادشاهان خود کامه جوان، نمی‌خواست مردان کار آزموده را بر سر کار بگذارد، بدین جهت جوانان نارس را به حکومت می‌فرستاد و آنان چون مردم را چنانکه باید نمی‌شناختند، در اداره حکومت در می‌ماندند و

عثمان چنانکه طبری نوشته، جوانی نارس و تازه کار بوده است.

به هر حال، سبب هر چه بوده، مقدم حاکم تازه، بر او و مردم شهر مبارک نیفتاد، عثمان به گمان خویش خواست کفایتی نشان دهد و بزرگان مدینه را از خود و یزید خشنود و حوزه حکومت را آرام سازد. گروهی از فرزندان مهاجر و انصار را به دمشق فرستاد تا خلیفه جوان را از نزدیک ببینند و از بخشش‌ها و مرحمت‌های وی برخوردار گردند.

یزید نمایندگان مدینه را حرمت نهاد و به آنان بخشش فراوان کرد و به یکی از ایشان (منذر بن زبیر) صد هزار درهم بخشید، اما در این میان تربیت پست و کردار زشت او از دیده میهمانان پوشیده نماند. آنان چون به شهر خود باز گشتند در مسجد پیغمبر فریاد برداشتند و به بدگویی از یزید پرداختند و گفتند ما از نزد کسی می‌آیم که دین ندارد، شراب می‌نوشد، سگ بازی می‌کند و... اکنون ما شما را گواه می‌گیریم که او را از خلافت خلع کردیم.

### آغاز حرکت سپاه شام به مدینه

وقتی خبر شورش مردم مدینه به شام رسید، یزید که برایش غیر منتظره بود، به شدت خشمگین گردید و سپاهی پنج هزار نفری را به فرماندهی مسلم بن عقبه - که به سنگدلی و قساوت شهره بود - راهی مدینه کرد. وی به سپاهیان شام اجازه داد پس از پیروزی و تسلط بر مردم مدینه، می‌توانند به غارت اموال آنان پردازند و آنچه را که می‌خواهند، صاحب شوند؛ به علاوه، پیش از حرکت، سهمیه آنان از بیت المال را با صد دینار اضافه پرداخت!

او ابتدا خواست کار این شهر و کار مکه و سرکوبی پسر زبیر را به عهده عبیدالله بن زیاد واگذارد، اما عبیدالله نپذیرفت و گفت: به خاطر این فاسق (یزید) نمی‌توانم قتل حسین و شکستن حرمت کعبه را به گردن بگیرم.

مرحوم شهیدی نوشته است: اگر این گفتار از پرداخته‌های داستان سرایان نباشد و به راستی عبیدالله چنین سخنی بر زبان آورد، باید گفت او چون از یزید دور اندیشی بیشتری داشت، می‌دانست که پایان حکومت سفیانیان نزدیک است و گرنه عبیدالله کسی نبود که از گناه (هر چند هم بزرگ باشد) بیمی به خود راه دهد.



همانگونه که اشاره شد، یزید سرانجام ناگزیر شد مسلم بن عقبه را که پیری ناتوان بود و در بیماری به سر می برد، بال لشکری روانه مدینه سازد. مسلم بن عقبه بال لشکری که برخی از مورخان تعداد ایشان را دوازده هزار نفر نوشته اند، راهی مدینه شد.

#### مسلم بن عقبه کیست؟

گفتیم که امیر و فرمانده لشکر یزید در حمله به شهر مدینه، در سال ۶۳ ق. مسلم بن عقبه بن ریاح بن اسعد بن ربیع بن عامر بن مالک بن یربوع بن غیظ بن مرّة بن عوف المرّی بود و نوشته اند که کنیه اش «ابوعقبه» بوده است.<sup>۲۲</sup>

وی هنگام لشکر کشی به مدینه سن بالایی داشت؛ به طوری که نوشته‌اند او زمان پیامبر خدا ﷺ را نیز درک کرد. در جنگ صفین، از فرماندهان لشکر معاویه بود و فرماندهی پادگان معاویه را به عهده داشت.

ابن قتیبه می‌نویسد: مسلم بن عقبه هنگام عزیمت به مدینه چنان مریض بود که از شدت درد نمی‌توانست بر شتر و یا مرکب دیگر سوار شود! او را بر روی تخت خواباندند و مردانی چند تخت را بر دوش خود نهادند و به سوی مدینه حمل کردند.<sup>۲۳</sup>

ابن حجر عسقلانی پس از نقل حادثه حربه معذرت و پوزش می‌خواهد و می‌نویسد: اگر ابن عساکر این حادثه تلخ را نقل نمی‌کرد، هرگز نام مسلم بن عقبه را در نوشته‌هایم نمی‌آوردیم؛ همانطور که از آوردن نام و شرح حال عبدالرحمان بن ملجم عذر خواسته‌ام!<sup>۲۴</sup>

مورخان می‌نویسند: مسلم بن عقبه نه تنها در اواخر عمرش (که بیش از نود سال داشت)<sup>۲۵</sup> مرتکب چنین جنایت هولناکی شد، بلکه او هنگام مرگش نیز از کارنامه حمله به شهر پیامبر ﷺ و قتل و غارتش، به نیکی یاد می‌کند و آن را می‌ستاید! و حتی در بستر مرگ، به کارنامه زشت خود در مدینه افتخار می‌کند و می‌گوید:

«با کشتن این نجس‌ها (مردم مدینه)، پاک گردیدم! اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَشَاقْ خَلِيفَةَ وَلَمْ أَفَارِقْ جَمَاعَةَ، فَأَغْفِرْ لِي؛ خدایا! تو می‌دانی من با هیچ خلیفه‌ای جدال نکردم و هرگز از جماعت جدا نشدم، پس مرا بیامرز!»<sup>۲۶</sup>

رفتار خشن، زشت و زنده‌مسلم بن عقبه چنان بود که مورخان لقب مسرف به وی دادند تا ابعاد و میزان زیاده روی اش در خونریزی بر همگان معلوم شود.

مرحوم محدث قمی در کتاب «سفینه البحار» آورده است: علت نامگذاری مسلم بن عقبه به «مسرف بن عقبه» آن است که وی در ریختن خون اهالی مدینه منوره، اسراف و زیاده روی کرد.

## رویاری سپاه شام با مردم مدینه

انقلابیون مدینه، که تعداد آنان بیش از هزار نبودند، آنگاه که بر ضد حکومت اموی قیام کردند، فرماندار یزید به نام عثمان بن محمد بن ابو سفیان را همراه با دیگر کاخ نشینان اموی - که در منزل بزرگشان «مروان حکم» گرد آمده بودند - از شهر اخراج کردند. آنان تحت تأثیر هیچ تطمیع و تهدیدی قرار نگرفتند و از خواسته خود عقب نشستند. پس از اخراج بنی امیه از مدینه، مردم عبدالله بن مطیع را به امارت مدینه گماردند، البته واقدی می نویسد: ابن مطیع تنها امیری قریشیان را داشت، نه همه مردم را و عبدالله بن حنظله هم امیر انصار بود.<sup>۲۷</sup>

زمانی که سپاهیان شام به مدینه رسیدند، با مشورت عبدالملک بن مروان که او نیز همراه سایر بنی امیه از شهر اخراج شده بود، در منطقه حره مستقر شدند و به کمک مروان توانستند با وعده و وعید مالی، گروهی از بنی حارثه را فریب دهند و از طریق آن‌ها به داخل شهر نفوذ کنند. به این ترتیب درگیری آن‌ها کمتر از یک روز به طول انجامید و پس از آن، شهر به تصرف شامیان درآمد!<sup>۲۸</sup>

مورخان نوشته اند: «آنان با اسب و سلاح و کفش، وارد حرم پیامبر ﷺ شدند و مسجد نبوی ﷺ را آلوده کردند و بیش از هزار نفر از صحابه را کشتند؛ به طوری که از «بدریون» کسی زنده نماند!»<sup>۲۹</sup>

گرچه اهالی مدینه در مدخل و ورودی شهر، میان حره شرقی و حره غربی، خندقی حفر کردند تا بتوانند با استفاده از آن، از شهر دفاع کنند و از این رو، در نخستین رویاری و درگیری، غلبه و پیروزی با مردم مدینه بود، لیکن با برهم خوردن آرایش رزمی، لشکریان یزید برتری یافته، بر شهر چیره شدند.

## تاریخ وقوع حادثه حره

همانگونه که پیش تر اشاره شد، طبق بیان برخی احادیث، ماجرای حره در روز چهارشنبه، بیست و هفتم یا بیست و هشتم ذی الحجه سال ۶۳ ق. رخ داد:

«وَكَانَ وَقَعَتِ الْحَرَّةُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لثَلَاثِ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ».<sup>۳۰</sup>  
 «وَكَانَتْ وَقَعَتِ الْحَرَّةُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لِلْبَلَّتَيْنِ بَقِيَّتَا مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ».<sup>۳۱</sup>

### حرکت سپاه شام به سوی مکه مکرمه

سپاه شام پس از غارت و کشتار مردم مدینه، روانه مکه شد تا حریم امن آنجا را درهم بشکنند و نیز ابن زبیر و یارانش را به همین سرنوشت دچار سازد، اما به این آرزوی شوم خود نرسید؛ چرا که در نیمه راه، مسلم بن عقبه مرد و طبق دستور یزید، فرماندهی لشکر به دست حصین بن نمیر افتاد. او وقتی به مکه رسید، به مدت چند ماه آن شهر را محاصره کرد و از روی بلندی، با متجنیق به حرم خدا سنگ‌هایی آتشین پرتاب کرد. در همین گیر و دار بود که خبر مرگ یزید را به وی رساندند! او سرانجام دست از محاصره شهر برداشت و همراه سپاهش به شام بازگشت.<sup>۳۲</sup>

### گزارشی از فاجعه حرّه و کشتگان آن واقعه

در حادثه حرّه، امویان باگستاخی تمام حرمت مدینه منوره را شکستند و واقعه حره را باید یکی از حوادث شگفت و در عین حال اسفناک در تاریخ اسلام شمرد که برگی است ننگین در کارنامه امویان!

شخصی که خود را پیشوای مسلمین می‌دانست، رخصت داد شهر پیامبر و مدفن او که مرکز حکومت اسلام و محل سکونت مردم پارسا و شب زنده‌دار بود، به مدت سه روز در اختیار لشکریان دیوسیرت شام قرار گیرد تا هر چه می‌خواهند ببرند و هر کار می‌خواهند بکنند!

ابن قتیبه دینوری از ابو هارون عبدی نقل می‌کند: «ابوسعید خُدَری را دیدم در حالی که محاسنش سفید و موی دو طرف صورتش کم پشت بود و تنها در قسمت چانه‌اش مو داشت! پرسیدم: ابوسعید! چرا محاسنت اینگونه است؟ گفت: این از جنایات ستمگران شام است. در روز واقعه حرّه تعدادی از سپاهیان شام وارد خانه‌ام شده، آن را غارت کردند. حتی ظرفی

راکه برای آشامیدن آب بود، با خود بردند! پس از آن، گروه ده نفره دیگری از شامیان داخل خانه شدند و هر چه گشتند چیزی نیافتند. خشمگینانه به سویم یورش آوردند و از مصلایم بلند کرده محکم بر زمین کوبیدند. آنگاه موهای محاسنم را کنند! جاهایی از صورتم که مو ندارد، به همین دلیل است و مقداری از آن که مو دارد، به این دلیل است که در خاک رفته بود و آنها دسترسی پیدا نکردند! و من محاسنم را به حال خود و انهام تا بدینگونه با خدایم ملاقات کنم.»<sup>۳۳</sup>

همچنین نقل شده، از جنایات شامیان این بود که: مردی وارد خانه ابن ابی کبشه انصاری شد، در حالی که زن خانه وضع حمل کرده بود. مرد شامی خطاب به آن زن گفت: در خانه چیزی داری که من ببرم؟ زن گفت: به خدا سوگند چیزی ندارم. مرد پرید و کودک را از دست زن گرفت و به شدت بر دیوار زد و مغزش بر زمین ریخت! گویند، هنوز مرد شامی بیرون نرفته بود که نیمی از صورتش سیاه شد؛ به طوری که مردم او را به عنوان ضرب المثل برای یکدیگر نقل می کردند.<sup>۳۴</sup>

چه بسیار مردان پرهیزگاری که در آن واقعه کشته شدند! چه بی حرمتی ها و هتک نوامیس مسلمین از آن درنده خویان سرزد! بی حرمتی هایی که قلم از نوشتن آن و زبان از گفتنش شرم دارد!

بسیاری از رهبران و فرماندهان مردم مدینه که در رأس آنها عبدالله بن حنظله بود، در حمله سپاهیان شام کشته شدند و اموال مردم مدینه سه روز برای سپاهیان شام حلال گردید! و آن ها از هیچ جنایتی فروگذار نکردند، تا آنجا که علاوه بر کشته شدن عده زیادی از مردم، به بسیاری از نوامیس نیز تجاوز شد. مسلم بن عقبه بسیاری از اسیران را که شامل تعدادی از قریشیان بودند، به قتل رساند که در میان کشته شدگان، کسانی از صحابه نیز بودند. مورخان تعداد کشته های این واقعه را از شش تا ده هزار نوشته اند! همچنین نوشته اند که در روز حرّه، هشت پسر عبدالله بن حنظله نیز در رویارویی با شامیان کشته شدند.<sup>۳۵</sup>

در ماجرای حرّه، نه تنها انصار، که تعدادی از خانواده های مهاجر نیز مورد دشمنی و



خصوصیت امویان قرار گرفته و به قتل رسیدند.

در مورد تعداد کشته شدگان فاجعه حرّه گزارش‌های مختلفی نقل شده است؛ از جمله:

الف: هفتصد نفر از شخصیت‌ها و بزرگان.

ب: هشتاد نفر از صحابه.

ج: ده هزار نفر از سایر مردم.

پس از فاجعه حرّه، هیچ رزمنده‌ای از رزمندگان بدر باقی نماند!<sup>۳۶</sup>

صاحب کتاب «وقعة الحرّه» پژوهش جالبی در اسامی کشته شدگان و نیز اسامی قبایل

آنان انجام داده است. در این مختصر، تنها به نام قبیله و تعداد کشته شدگان اکتفا می‌کنیم:

۱ - مهاجرین: قریش: ۱۴۵ نفر،

۲ - انصار: قبیله اوس: ۶۶ نفر،

۳ - انصار: قبیله خزرج: ۱۳۷ نفر،

۴ - قبایل عدنانی: ۲۵ نفر،

۵ - قبایل قحطانی: ۲۲ نفر،

۶ - هم پیمانان قریش: ۱۶ نفر،

۷ - هم پیمانان انصار: ۱۰ نفر،

۸ - موالی (بردگان): ۸ نفر.

این‌ها افراد مشهور و شناخته شده‌ای بوده‌اند که در کتاب‌های تاریخی از ایشان یاد شده،

لیکن تعداد کشته شدگان بسیار بیش از این‌ها است!<sup>۳۷</sup>

به گفته برخی از مورخان، عبدالله بن مطیع در روز حرّه توانست از معرکه بگریزد و به مکه

رود. هنگامی که عبدالملک مروان به حکومت رسید، حجاج مکه را محاصره کرد و ابن زبیر

را به دام انداخت. عبدالله بن مطیع در آن روز این‌گونه رجز خواند:

أنا الذي فررت يوم الحرّه و الحرّ لا يفرّ إلا مرّه.<sup>۳۸</sup>

«من همان کسی هستم که روز حرّه گریختم و انسان آزاده تنها یک بار

فرار می‌کند!»

## امام سجاد علیه السلام و حادثه حرّه

پس از حادثه کربلا، وضعیت دینی و سیاسی مردم مدینه بسیار بحرانی شد و به خاطر ترس و ارعاب، از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام فاصله گرفتند. اینجا بود که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در آگاهی بخشی و تعلیم بینش دینی مسلمانان، حرکتی دوباره آغاز کرد و گامی دیگر برداشت.

صحیفه سجادیه با دعا‌های پر محتوا، عمیق و جاودانه‌اش، نخستین اقدام زیبا و اثرگذار در میان مردم، پس از سال ۶۱ ق. بود. امام سجاد علیه السلام مصلحت را در آن دیدند که از نو مردم را با وظایف خود آشنا سازند که در آن برهه از زمان، با موفقیت کامل، رسالت مقدس علوی را به دوش گرفت.

حادثه کربلا و رعب و وحشت به جا مانده از آن، فضای حرم خدا (مکه مکرمه) و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله (مدینه منوره) را بسیار سنگین و دهشت زا کرده بود؛ به طوری که امام سجاد علیه السلام فرمودند: ما در تمامی شهر مکه و مدینه بیست نفر دوست نداشتیم! «رَوَى أَبُو عَمْرٍو النَّهْدِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام يَقُولُ: مَا بِمَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ عَشْرُونَ رَجُلًا يَجِئْنَا».<sup>۳۹</sup>

امام سجاد علیه السلام در واقعه حره، در مدینه حضور داشتند و بنا به نقل تمامی مورخان؛ از علمای شیعه و اهل سنت، هیچ کس متعرض امام سجاد علیه السلام و خانواده آن حضرت نشد و حتی کسانی که به امام پناه آورده بودند، از تعرض سپاه مأمون ماندند.

این که چرا مسلم بن عقبه بن علی بن الحسین علیه السلام را نکشت؟ یا از او بیعت نگرفت؟ به درستی روشن نیست و اسناد در این باره هم آهنگ نمی‌باشد.

طبری نوشته است: هنگامی که یزید مسلم بن عقبه را به مدینه می‌فرستاد، بدو گفت: علی بن الحسین علیه السلام در کار شورشیان دخالتی نداشته، پس دست از او بازدار و با وی به نیکی رفتار کن!

او همچنین می‌نویسد: چون علی بن الحسین علیه السلام نزد مسلم بن عقبه رفت، مسلم گفت: اهلاً و مرحباً، سپس وی را بر تخت و مسند خود نشاند و گفت: این خبیث‌ها (مردم مدینه!)

نگذاشتند به کار تو برسیم! امیرالمؤمنین! (یزید)، تو را بر ما سفارش و توصیه کرده است. پس از لختی درنگ، گفت:

شاید کسان و پیروان تو ترسیده‌اند؟! علی بن الحسین علیه السلام فرمود: آری! مسلم دستور داد مرکب را زین کردند و حضرت را سواره به خانه‌اش باز گرداندند. مؤلف کتاب «کشف الغمه» نیز نوشته است: مسلم بن عقبه، امام علی بن الحسین علیه السلام را حرمت نهاد و استر خویش را برای او زین کرد و گفت تو را ترساندیم؟! علی بن الحسین علیه السلام از وی تشکر کرد و چون از خانه او بیرون رفت، مسلم گفت: این مرد علاوه بر خویشاوندی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارد، خیری است که در او شری نیست.<sup>۴۰</sup>

ابن ابی الحدید می‌نویسد: مسلم از مردم مدینه بیعت گرفت که ایشان برده یزیدند، جز علی بن الحسین علیه السلام که او را حرمت گزارد و بر تخت خود نشاند...<sup>۴۱</sup> شواهد تاریخی نشان می‌دهد که حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام خود را از آغاز شورش کنار کشید و با مردم همدستان نشد؛ زیرا که از عاقبت کار آگاه بود.

به نوشته مسعودی: مسلم از مردم مدینه بیعت گرفت که برده یزید باشند و هر کس پذیرفت کشته شد، جز علی بن الحسین علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس.<sup>۴۲</sup>

مرحوم دکتر شهیدی درباره چگونگی برخورد با امام علیه السلام می‌نویسد: آنچه مسلم است این که مسلم بن عقبه به دستور یزید نه تنها امام علیه السلام را تکلیفی دشوار نکرد بلکه او را حرمت نیز نهاد!

و حتی نوشته‌اند که در حادثه حرّه، امام علی بن الحسین علیه السلام چهار صد خانواده از عبد مناف را در کفالت خود گرفت و تا وقتی که لشکر مسلم در مدینه بود، هزینه آنان را می‌پرداخت.<sup>۴۳</sup>

### دعای امام علی بن الحسین علیه السلام هنگام ملاقات با مسلم بن عقبه:

مرحوم شیخ مفید در مورد دعای امام سجاد علیه السلام نوشته است: وقتی به آن حضرت خبر دادند مسرف (مسلم) بن عقبه به سوی مدینه حرکت کرده است. امام علیه السلام این دعا را خواندند:

«رَبِّ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ قُلْ لَكَ عِنْدَهَا شُكْرِي، وَ كَمْ مِنْ بَلِيَّةٍ ابْتَلَيْتَنِي بِهَا قُلْ لَكَ عِنْدَهَا صَبْرِي، فَيَا مَنْ قُلُّ عِنْدَ نِعْمَتِهِ شُكْرِي فَلَمْ يَحْرِمْنِي، وَقُلُّ عِنْدَ بَلَائِهِ صَبْرِي فَلَمْ يَخْذُلْنِي، يَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقَطِعُ أَبَدًا وَيَا ذَا النِّعْمَاءِ الَّتِي لَا تُخْصَى عَدَدًا، صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ، وَ اذْفَعْ عَنِّي شَرَّهُ، فَإِنِّي أَدْرَأُ بِكَ فِي نَحْرِهِ، وَ أَسْتَعِيذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ».<sup>۴۴</sup>

امام سجاد علیه السلام پس از بازگشت از شام به همراه اسرا، بر اساس سیاستی حکیمانه و با توجه به شناخت عمیقی که از مردم داشت و نیز طبق فرمایش خود که: «در همه مکّه و مدینه، حتی بیست نفر که ما را دوست داشته باشند، وجود ندارد!» موضعی کاملاً بی طرف اتخاذ کرد و از اتفاقات جاری در مدینه کناره گرفت.

آن حضرت نیک می دانست که قیام و نهضت حرّه، از منبای صحیح اسلامی برخوردار نیست و قیام کنندگان نه به امامت آن حضرت باور عمیق دارند و نه حتی از او نظری خواسته اند؛ از سوی دیگر با قرار دادن شهر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان محلّ اصلی قیام، حرمت این شهر در معرض هتک سپاه ستمگر شام قرار گرفت و از همه این ها گذشته، اهداف مشخصی برای مبارزه و تداوم آن، از سوی انقلابیون اعلان نشده بود.

کناره گیری حضرت موجب شد که نامش از فهرست تهدید کنندگان دستگاه اموی حذف شود و از جسارت به آن حضرت و خانواده و پناهندگان به ایشان در واقعه حرّه خبری نباشد. آن حضرت به همسر مروان بن حکم که دختر عثمان بود و عبدالله بن عمر و چهار صد تن از مردم پناه داد و این بزرگواری، فقط ریشه در صفات متعالی و ملکوتی امام سجاد علیه السلام دارد و هیچ توجیهی جز این برایش نمی توان یافت؛ چرا که خبثت مروان بن حکم بر کسی پوشیده نیست و دوستی خاصی نیز میان او و امام سجاد علیه السلام برقرار نبوده و نمی توانست باشد؛ زیرا او همان کسی است که در مقابل جدش شمشیر کشید و در جنگ جمل و صفین با امام علی علیه السلام جنگید و در مدینه در مجلس ولید پیشنهاد قتل حضرت سید الشهداء علیه السلام را داد!

امام سجاد علیه السلام به خاطر داشتن چنین موقعیتی نزد مسلم بن عقبه، برای بسیاری از مردم

شفاعت کرد و جان بسیاری را نجات داد. بدیهی است آن حضرت، چون معصوم و از هر لغزش و خطا مصون بود، هر موضعی که می گرفت، همان راه صحیح و موضع گیری درست بود. همچنین دعای امام علیه السلام برای ایمنی از شرّ مسلم بن عقبه و نیز پناه بردن به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نقشی اساسی در مصون ماندن خانواده و دیگر پناهندگان به آن بزرگوار، از شرّ ستمگران شام داشت.

مرحوم علامه مجلسی در مورد روش برخورد امام سجاد علیه السلام در واقعه حرّه می نویسد: آن حضرت مورد اکرام و احترام مسلم بن عقبه قرار گرفت و اهل بیت و وابستگان آن بزرگوار از مصیبت حرّه در امان ماندند؛ حتی در زمان مروانین نیز آن حضرت از بزرگان آن زمان نزد حاکمان مروانی به شمار می رفت.<sup>۴۵</sup>

### پیشگویی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از فاجعه حرّه:

در نصوص و منابع تاریخی آمده است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از حرّه زُهره - که در همان منطقه حرّه واقم قرار دارد - عبور می کرد، ناگهان کلمه استرجاع را بر زبان آورد، همراهان حضرت ترسیدند و گمان کردند که حادثه‌ای در حال وقوع است! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «کلمه استرجاع **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**» به خاطر این سفر نیست، بلکه در این حرّه که می بینید، برجستگانی از امت من، بعد از اصحابم کشته خواهند شد.<sup>۴۶</sup>

### آیا کشته شدگان فاجعه حرّه، شهیدند؟!

با مراجعه به نصوص و اطلاعات و... می توان استفاده کرد که کشته شدگان حرّه شهید محسوب می شوند و اگر بعضی منابع و کتب و یا در افواه مردم از آنها با عنوان «شهید» یاد شده، شاید به همین دلایل باشد:

۱. **﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾**<sup>۴۷</sup>

گرچه ممکن است شهادت در این آیه، به معنای «شهادت بر اعمال» باشد، همچنان که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که پیامبران گواه اعمال امت های خود هستند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

گواه بر آن‌ها و... اما بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که «شهدا» در اینجا به همان معنای شهیدان راه خدا است؛ یعنی افراد مؤمن اجر و پاداش شهیدان را دارند و به منزله شهدا محسوب می‌شوند؛ لذا در حدیث است که کسی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: «أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ»؛ «از خدا بخواه که شهادت را بر من روزی کند.» امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ شَهِيدٌ، ثُمَّ تَلَا ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ...﴾»؛ «کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردند، آن‌ها صدیقین و شهدا نزد پروردگارشانند...»<sup>۴۸</sup>

## ۲. با حرمت شکنان شهر پیامبر صلی الله علیه و آله مقابله کردند.

در واقعه حرّه، مدینه در محاصره ستمگران شام بود، به طور مسلم برخی از اهالی این شهر، به منظور دفاع و جلوگیری از هتاکی و بی احترامی به حرم مطهر آن حضرت کشته شدند، پس بی تردید شهید محسوب می‌شوند.

## ۳. فردی که در دفاع از مال و عرض و آبرویش کشته شود، شهید است.

روایات وارده از ناحیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام پیرامون این موضوع، کشته شدگان حرّه را شهید دانسته‌اند:

- \* قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ».<sup>۴۹</sup>
- \* عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ قُتِلَ دُونَ عِيَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ».<sup>۵۰</sup>
- \* قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «حُرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ».<sup>۵۱</sup>
- \* وَفِي الصَّحِيحِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ».<sup>۵۲</sup>

مرحوم شهید اول می‌نویسد: در روایات به اشخاصی که در این راه‌ها کشته شوند، شهید اطلاق شده است: دفاع از مال و خانواده، ضربه خوردن، مریضی، غرق شدن، زیر آوار ماندن و وضع حمل.

ایشان ادامه می دهند: احکام شهید بر آنان بار نمی شود، بلکه در اجر و پاداش اخروی و فضیلت، همسان شهدا هستند.<sup>۵۳</sup>

مرحوم صاحب جواهر نیز کلام شهید اول را مورد تأیید قرار داده است. ابو بصیر از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: مردی برای دفاع از مالش مبارزه می کند، (آیا اجر شهید دارد؟) امام علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که در راه دفاع از مالش کشته شود، شهید است. وی پرسید: آیا با دزد جنگیدن جایز است؟ امام علیه السلام پاسخ دادند: اگر نجات مانعی ندارد...»؛ قَالَ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَمُاتِلُ عَنْ مَالِهِ، فَقَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ شَهِيدٍ، فَقُلْنَا لَهُ أَفَيَقَاتِلُ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: إِنَّ لَمْ يَقَاتِلْ فَلَا بَأْسَ...»<sup>۵۴</sup>

امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: «کسی که دادخواهی کند و در آن راه کشته شود، شهید است». مرحوم صاحب جواهر می نویسد: مانند این روایت، روایتی از امام باقر علیه السلام است که از ابو مریم سؤال می کند: «آیا می دانی دادخواهی چیست؟ ابو مریم پاسخ می دهد: فدایت شوم، فردی در راه دفاع از خانواده و اموالش و مانند آن کشته شود. امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو مریم، شناخت حق از فقه به شمار می آید؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ. ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مَرْيَمَ هَلْ تَدْرِي مَا دُونَ مَظْلَمَتِهِ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ يُقْتَلُ دُونَ أَهْلِهِ وَ دُونَ مَالِهِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ، فَقَالَ: يَا أَبَا مَرْيَمَ إِنَّ مِنَ الْفَقِيهِ عِرْفَانَ الْحَقِّ.»<sup>۵۵</sup>

مرحوم صاحب جواهر در پایان این روایت اضافه کرده، می گوید: «ظاهر امام علیه السلام تفسیر ابو مریم را تأیید کرده است.»<sup>۵۶</sup>

گفتنی است در منابع روایی اهل سنت نیز از این طایفه روایات وجود دارد؛ به عنوان نمونه، به تعدادی از آن‌ها اشاره می کنیم:

\* سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ (مَرْفُوعًا): «مَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ.»<sup>۵۷</sup> رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَ التِّرْمِذِيُّ، وَ صَحَّحَهُ.



Hajj.ir

\* و قد تظاهرت الأحاديث الصحيحة أنّ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قال: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ». و في حديث صحيح: «مَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ». ٥٨

### ٣. لشگر یزید، قاتلان مردم مدینه

مدافعان، هر کس و با هر عقیده‌ای که باشند در شهر مقدس مدینه و در جوار حرم مطهر پیامبر خدا ﷺ و قبر پنهان حضرت زهرا علیها السلام و امامان مدفون بقیع علیهم السلام زندگی می‌کردند. مهاجمانی که به مدینه یورش بردند سپاه شام و لشگر یزید جنایتکار بودند که حقد و کینه از اسلام داشتند.

روشن است افرادی که به دست چنین ستمگران و ظلم پیشگانی کشته شوند، شایستگی آن را دارند که در زمره شهیدان باشند.



#### ۴. غارت دار الهجره در زیارت نامه «جامعه ائمه المؤمنین».

مرحوم محمد بن المشهدی، از عالمان بزرگ و روایان احادیث، این زیارت نامه را در کتابش «المزار» با عنوان: «وردت عن الصادقین علیهما السلام»، از امامان معصوم علیهم السلام روایت کرده است. مرحوم علامه مجلسی ایشان را به شدت تأیید می کند و کتاب «المزار» او را یکی از منابع کتاب «بحار الأنوار» قرار داده است.

با توجه به موضوع مورد وفاق فقها و دانشمندان در خصوص «تسامح در ادله سنن» و با توجه به این مطلب که ادعیه دارای معنا و مضمون عمیق، نیازی به بررسی سند آنها نیست «علو مضامین»، شایسته است مورد دقت نظر و توجه قرار گیرد.

افرادی که در روز حره و در مقدس ترین مکان (دار الهجره) کشته شدند، لیاقت دارند حامل عنوان شهید باشند؛ بنا براین، فرازی را که از فاجعه حره در این زیارت نامه آمده است، ملاحظه می کنیم:

«... وَ عَقَّتْ سَلْمَانَهَا وَ طَرَدَتْ مِقْدَادَهَا وَ نَفَتْ جُنْدَبَهَا وَ فَتَقَتْ بَطْنَ عَمَّارَهَا وَ حَرَفَتْ الْقُرْآنَ وَ بَدَّلَتْ الْأَحْكَامَ وَ غَيَّرَتْ الْمَقَامَ وَ أَبَا حَتِ الْخُمْسِ لِلطَّلَاقِ وَ سَلَطَتْ أَوْلَادَ اللَّعْنَاءِ عَلَى الْفُرُوجِ وَ خَلَطَتْ الْحَلَالَ بِالْحَرَامِ وَ اسْتَحَفَّتْ بِالْإِيمَانِ وَ الْإِسْلَامِ وَ هَدَمَتْ الْكُعْبَةَ وَ أَعَارَتْ عَلَى دَارِ الْهَجْرَةِ يَوْمَ الْحَرَّةِ وَ أَبْرَزَتْ بَنَاتِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ لِلتَّكَاثُلِ وَ السُّورَةِ [السُّوءَةِ] وَ أَلْبَسَتْهُنَّ ثَوْبَ الْغَارِ وَ الْفُضِيحَةِ وَ رَخَّصَتْ لِأَهْلِ الشُّبْهَةِ فِي قَتْلِ أَهْلِ بَيْتِ الصَّفْوَةِ وَ إِبَادَةِ نَسْلِهِ وَ اسْتِيصَالَ شَاقَتِهِ وَ سَبَى حَرَمِهِ وَ قَتَلَ أَنْصَارِهِ وَ كَسَرَ مَنْبَرَهُ...»

«چه بیعت شومی بود که... با سلمان نامهربانی کرد، و مقدادش را از خود راند و ابوذرش را به تبعید برد و سینه عمارش را شکافت و مفاهیم قرآن را تحریف کرد و احکام الهی را به احکامی دیگر تبدیل نمود و مقام را دگرگون ساخت و خمس را برای آزاد شدگان فتح مکه میباح ساخت و فرزندان لعنت شدگان را بر نوامیس و خون مردم مسلط نمود و حلال را با حرام در هم آمیخت و ایمان و اسلام را سبک شمرد و کعبه را ویران

کرد، و غارتگرانه در روز حادثه حرّه بر خانه هجرت حمله برد و دختران مهاجران و انصار را، برای شکنجه سخت و بیداد سنگین از پرده بیرون کشید و جامه ننگ و رسوایی بر آنان پوشاند و به اهل شبیه اجازه و آزادی داد، برای کشتن اهل بیت برگزیده پیامبر و نابود کردن نسلش و ریشه کن کردن بیخ و بنش و اسیر کردن حرمش و به قتل رساندن یاورانش و شکستن منبرش و...»<sup>۵۹</sup>

#### ۵. دعای توسل به ائمه علیهم السلام

مرحوم علامه مجلسی فرازی از این دعا را که اشاره به فاجعه حرّه دارد، آورده است:

«يَا كَافِيَ مُوسَى عليه السلام فِرْعَوْنَ وَ يَا كَافِيَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا أَهَمَّهُ  
وَ يَا كَافِيَ عَلِيٍّ عليه السلام مَا أَهَمَّهُ يَوْمَ صِفِّينَ وَ يَا كَافِيَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَوْمَ  
الْحَرَّةِ...»<sup>۶۰</sup>

از مطالبی که گذشت و نیز با توجه به شواهد دیگر، یاد کردن از کشتگان فاجعه حرّه، با عنوان «شهید» سخن گزاف و نابجایی نیست. آنان اگر احکام شهید؛ مانند دفن بدون غسل و کفن و... را ندارند، لیکن اجر و ثواب شهید را دارا هستند. البته هر گز مقام شهدای فاجعه حرّه، به مقام منبع شهیدان جنگ‌هایی چون احد، جمل، صفین و کربلا نخواهد رسید، چرا که آن شهدای والا مقام در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و یا حجت خدا و معصوم علیه السلام بوده‌اند.

#### قبرستان شهدای حرّه

در منطقه شرقی شهر مدینه منوره و در فاصله ۴۰۰ متری شمال مسجد اجابه، در تقاطع خیابان، زمینی وسیع وجود دارد که پیش تر دارای در ورودی و دیوار و پنجره‌های متعدد بود. این فضا به عنوان قبرستان شهدای حرّه شناخته می‌شد، لیکن متأسفانه و هابیون، در سال ۱۳۹۰ شمسی مطابق با سال ۱۴۳۲ ق. دست به تخریب آن زدند.

پی نوشت ها:

۱. لسان العرب، ج ۴، ص ۱۸۰.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان، ص ۱۸۴.
۵. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۵.
۶. همان، ج ۳، صص ۲۶۴-۲۶۳.
۷. دائرة المعارف الإسلامیه، ج ۷، ص ۳۶۳.
۸. انساب الأشراف، ج ۵، ص ۳۳۴.
۹. امتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۴۵.
۱۰. الإصابة فی تمييز الصحابه، ج ۶، ص ۱۹۳.
۱۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۴۹.
۱۲. اشیایی برگزیده از بیت المسال که مختص خلیفه بوده است.
۱۳. تاریخ خلفا، ج ۲، صص ۵۷۳ و ۵۷۴.
۱۴. فاضل عبدالجلیل الزاکسی، وقعة الحرّة، ص ۷۲.
۱۵. الکافی، ج ۴، ص ۵۶۳.
۱۶. همان.
۱۷. همان، ج ۴، ص ۵۶۵.
۱۸. مسند أحمد، ج ۳، ص ۳۴۷.
۱۹. المحلی، ابن حزم اندلسی، ج ۷، صص ۲۸۲ و ۲۸۳.
۲۰. نهج السعاده، ج ۸، ص ۴۴۵؛ معالم الفتن، ج ۸، ص ۵.
۲۱. زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، سید جعفر شهیدی، یاندکی تصرف.
۲۲. الإصابة فی تمييز الصحابة، ج ۶، ص ۲۳۲.
۲۳. الإمامة والسیاسة، ج ۲، ص ۱۴.
۲۴. همان.
۲۵. همان.
۲۶. أنساب الأشراف، ج ۴، ص ۴۲.
۲۷. الاستیعاب، ج ۳، صص ۸۹۳ و ۹۹۵.
۲۸. تاریخ خلفا، ج ۲، ص ۵۷۵.
۲۹. دانشنامه امام حسین علیه السلام.
۳۰. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۲۶.
۳۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۵۹.
۳۲. همان، ج ۲، صص ۵۷۷ و ۵۷۸.
۳۳. علامه عسکری، معالم المدرستین، ج ۳، صص ۱۹۰-۱۸۹؛ الأخبار الطوال، دینوری، ج ۱، ص ۲۶۹؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۳۵۷.
۳۴. امامت و سیاست، ترجمه، ص ۲۲۵.
۳۵. اسد الغابه، ج ۱، ص ۶۰۰.
۳۶. الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۴۳؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۲۱.
۳۷. فاضل عبدالجلیل الزاکسی، وقعة الحرّة، صص ۴۴۶-۳۵۵.
۳۸. همان؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۹۰.
۳۹. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۴، ص ۲۹۷.
۴۰. کشف الغمه، ج ۲، ص ۸۹.
۴۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹.
۴۲. مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۹۶.
۴۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۷.

۴۴. ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، صص ۱۵۱ و ۱۵۲.
۴۵. بحار الأنوار، ج ۲۷، صص ۳۴۴ و ۳۴۵.
۴۶. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۵؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۴۴، ج ۱۴، ص ۱۵۲؛ البداية والنهايه، ج ۶، ص ۲۳۳؛ دلائل النبوه، ج ۶، ص ۴۷۳؛ سبل الهدى، ج ۱۰، ص ۱۵۵؛ المعرفة والتاريخ، ج ۳، ص ۳۲۷.
۴۷. حديد: ۱۹.
۴۸. تفسير نمونه، ج ۲۳، ص ۳۴۹.
۴۹. المبسوط، الشيخ الطوسي، ج ۷، ص ۲۷۹.
۵۰. وسائل الشيعه، ج ۱۵، ص ۱۲۰.
۵۱. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۴۰۷.
۵۲. منتهى المطلب (ط.ق.)، علامه حلي، ج ۲، ص ۹۹۶.
۵۳. ذكرى الشيعه فى احكام الشريعه، الشهيد الأول، ج ۱، ص ۳۲۳.
۵۴. كافي، ج ۷، ص ۲۹۶.
۵۵. كافي، ج ۵، ص ۵۲.
۵۶. همان، ج ۴۱، صص ۶۵۱ و ۶۵۲.
۵۷. كشف القناع، بهوتى، ج ۲، ص ۱۱۸، به نقل از سنن ابو داود و سنن ترمذى كه روايت را صحيحه دانسته‌اند.
۵۸. المجموع، محيى الدين النووى، ج ۸، ص ۲۹۵.
۵۹. الغزار، محمد بن المشهدى، ص ۲۹۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج ۹۹، ص ۱۶۶.
۶۰. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۵۲.